

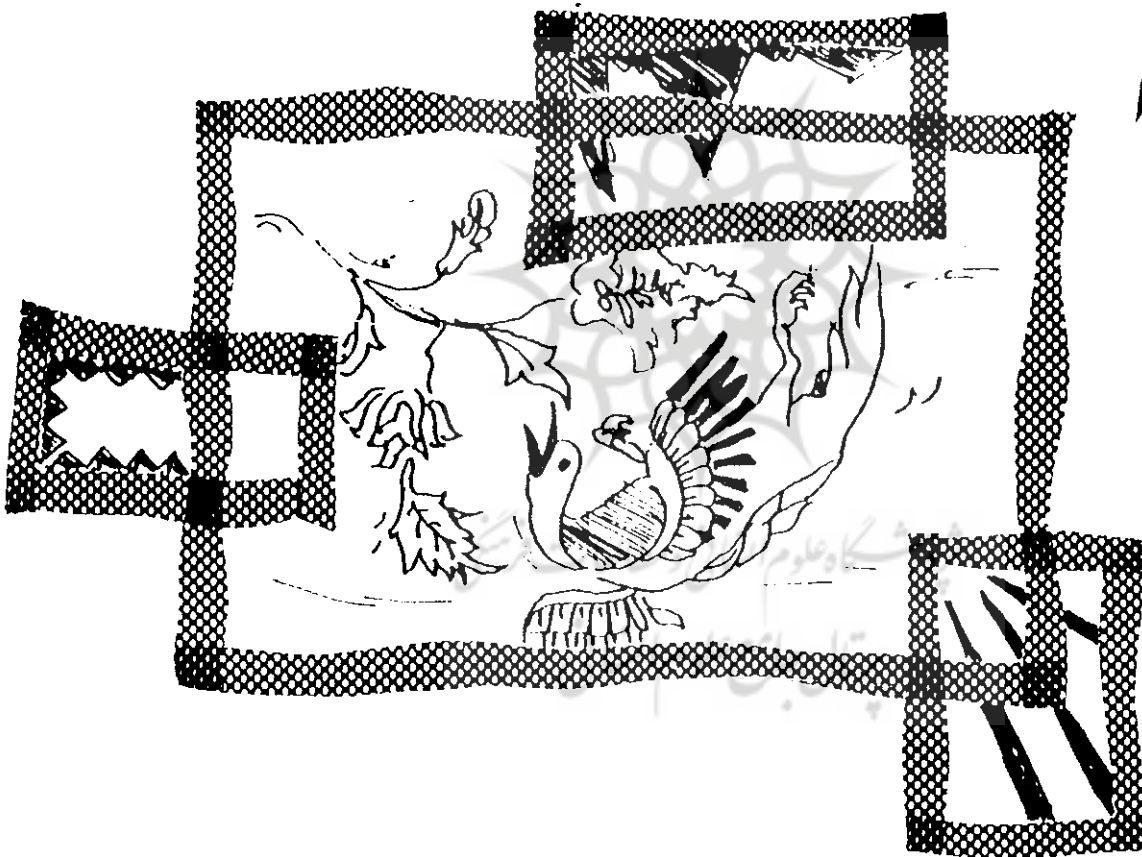
مقوله تهاجم فرهنگی یکی از مباحث مهم و رایج در کشور است که تاکنون از زوایای مختلف اثباتاً و نقیاً به آن نگاه شده است و مقالات و تحلیل‌های بسیاری در این باره به تحریر در آمده است. در یک تصور اولیه و روشن باید گفت: «تهاجم فرهنگی جنگ نابرابر و غافلگیرانه فرهنگ غرب علیه ملت‌ها و ارزش‌های فرهنگی و به خصوص ایدئولوژی اسلام و جامعه اسلامی ایران می‌باشد. هدف از این تهاجم در احتضار نگه داشتن و انجماد فرهنگ‌هاست. تهاجم فرهنگی به منزله تسلط نظام ارزشی غرب بر تمام شئون زندگی است و به عبارت دیگر ضدیت با آزادی انسانی، عدالت اجتماعی، حقوق و حرمت انسانی، استقلال، مبارزه با دشمن و اشاعه ظاهربینی و وابستگی در همه سطوح اجتماعی، از جمله

مشخصه‌های آن می‌باشد. تهاجم فرهنگی برای غلبه فرهنگی و به منزله از بین بردن نظام ارزشی اخلاقی جامعه است»^(۱).

چنین دیدگاهی از تهاجم فرهنگی، نظرگاه عموم کسانی است که در مشرق زمین به علل و عوامل عدیده، همواره تحت سیطره و نفوذ اقتصادی، سیاسی، نظامی و بالاخره فرهنگی قرار گرفته و کوشیده‌اند با ارزیابی راه‌های مقابله، واکنشی مساعد در برابر این تهاجمات داشته باشند. اما سؤال دیگری نیز ما را برمی‌انگیزد که به گونه‌ای عمیق و جدی‌تر، از درون فرهنگ غرب چشم‌اندازی بر این مقوله داشته باشیم. لذا بحث حاضر را با دو خاستگاه، یکی «تئوریک» و برون‌نگر و دیگری «مصدیقی» و درون‌نگر و عینی‌گرا، جدا از یکدیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تهاجم فراگیر فرهنگی

معصومه ریغان *



۱- خاستگاه تئوریک و برون‌نگر

سؤال اساسی ما این است که آیا تمدن کنونی غرب، خود در تقابل درونی و تضاد باطنی با ارزش‌های انسانی قرار نگرفته است؟ و آیا خود را در آستانه افول و سقوط نیافته است؟ اگر چنین باوری در ذهن اندیشمندان مغرب زمین ریشه دارد، آنان چاره آن را چه می‌دانند و بر آن مرض چه درمانی دارند؟ چرا که برای مارگزیده، باید زهر همان مار را به کاربرد. بهترین نقد از معایب تمدن غربی - که اکنون متوجه جامعه ایرانی شده - بدون شک می‌تواند از خود غربی‌ها باشد^(۲).

نقش غرب در جامعه کنونی جهانی، در صحنه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی، تسلط بر جوامع جهانی است. این سلطه گرچه به لحاظ ظاهری، گسترده و در سطح وسیعی از کشورهای جهان پذیرفته شده است لیکن ریشه‌های بی‌ثباتی در فرهنگ غرب، در بحث و فحص اندیشمندان همان دیار از قبیل «اریک فروم»، «رنه گنون»، «روژه گارودی»، «الوین تافلر»، «ساموئل هانتینگتون»، «فرانسیس فوکویاما»،

«برژنسکی» و بسیاری از صاحب‌نظران دیگر مورد کنکاش قرار گرفته است. این دانشمندان هر یک با دیدگاه‌های ویژه خویش ویرانی فرهنگ غرب را ریشه‌یابی نموده‌اند ولی در یک جهت‌گیری مشترک، همگی به تأمل در اصلاح همه‌جانبه اخلاقی و تجدید حیات مذهبی برای پرکردن خلأ هویت در حال رشد جوامع غربی، پرداخته‌اند.

«هانتینگتون» روند آتی برخورد‌های جهانی را برخورد تمدن‌ها دانسته و مسائل فزاینده بین تمدن‌ها را جایگزین مسایل میان ابرقدرت‌ها می‌شمارد و مرگ تمدن آمریکایی را گوشزد می‌کند. از دیدگاه وی پایان جنگ سرد، آغاز جنگ دیگر و برخورد تمدن‌هاست. وی اختلاف هشت تمدن بزرگ دنیا را (تمدن غربی، کنفیونی، ژاپنی، اسلامی، هند، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین) و به‌طور کلی کم‌رنگی تمدن آفریقایی، عامل تقابل درگیری‌های جدید دانسته و کشورهای مرکزی هر تمدن را، جانشین قدرتهای موجود شمرده و هشدار می‌دهد که خود آگاهی تمدنی در حال افزایش است و تجدید حیات مذهبی و سیله اشباع خلأ هویت موجود خواهد بود.

دیگر نظریه پردازان، چون «برژنسکی» عامل ویرانی را سکولاریزم، «فرانسیس فوکویاما» آن را گسستن انسجام اخلاقی^(۳)، «تافلر» زمینه‌های اجتماعی سیاسی کنونی آمریکا و بحران انتقال^(۴) (انتقال از ساختار نظام صنعتی به انقلاب الکترونیکی) و «رنه گنون» سیطره کمیّت و گریز از تفکر معنوی و خلأ سنت‌های آسمانی^(۵)، عنوان نموده‌اند.

مادر این مختصر برآنیم تا صرفاً به نظریات «گنون» اشاره نموده و این مقاله را در آن اندیشه ردیابی نماییم. «رنه گنون» یکی از منتقدان سنت غرب می‌باشد که نقد تمدن مغرب زمین را با واقع بینی به گونه‌ای بیان نموده است که برای ما شرقی‌ها لازم‌ترین دارو، جهت مقابله با این مرض مهلک و خطرناک یعنی تهاجم فرهنگی است.

وی در نقد جهان معاصر، سه کتاب به نام «شرق و غرب»، «سیطره کمیّت و علائم زمانه» و «بحران دنیای متجدد» نگاشته است که کتاب اخیر، نقدی جدی از تمدن کنونی مغرب زمین است و وی آن را عصر ظلمت و پایان جهان نام نهاده است و از استیلای غربی به شرقیان هشدار می‌دهد. به نظر وی استیلای غرب امری تازه نیست ولی تاکنون محدود به سیطره و سلطه کم و بیش خشونت‌آمیز بوده است که بر سایر ملل اعمال می‌شده است و نتایج و تأثیراتش فقط به زمینه سیاست و اقتصاد محدود بوده است و علی‌رغم همه کوشش‌های

تبلیغاتی برای نفوذ این انحرافات در روح شرقی، در شرق تمدن‌های مبتنی بر سنن آسمانی تاکنون دست نخورده باقی مانده و به حیات خود ادامه دادند.

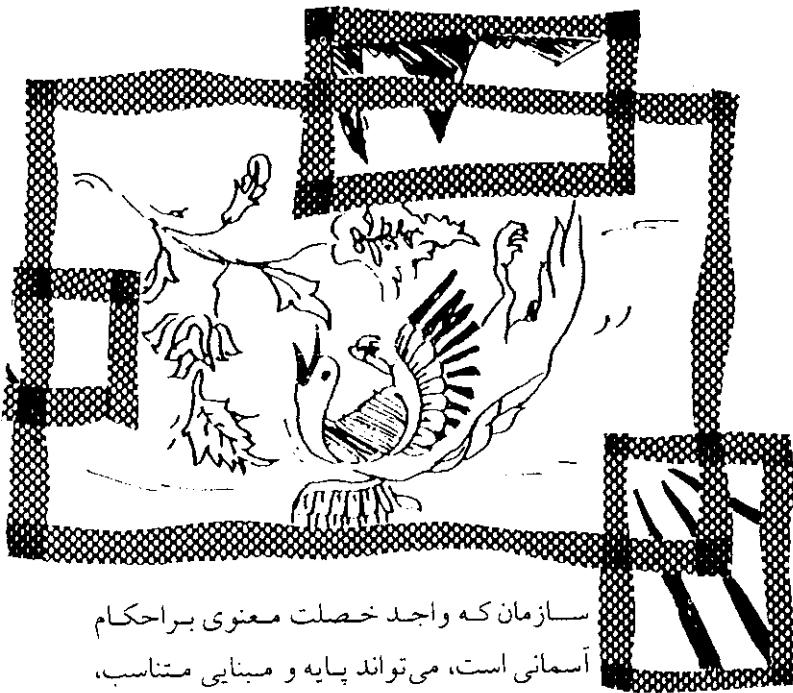
اما به نظر وی اکنون جریانی به وقوع می‌پیوندد که خطر و اهمیت آن نباید مکتوم و در پرده خفا بماند و آن بی‌نظمی و آشفتگی‌ای است که در همه جا گسترش می‌یابد تا به مشرق زمین می‌رسد. وی می‌گوید امروز برعکس، این مشرقیان هستند که کم و بیش مغرب زده شده و احکام و سنن آسمانی خود را رها می‌کنند تا جمیع خطاها و کج رویهای روح متجدد را بپذیرند و این عناصر راه گم کرده هم، در پرتو آموزش دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی در کشورهای مشرق زمین، موجب اغتشاش و اضطراب گردیده‌اند.^(۶)

«گنون» معتقد است چون روحیه تجدد صرفاً خصلت غربی دارد، کسانی که تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند حتی اگر از نظر تبار و دودمان شرقی هم باشند باید از نظر روحیات در عداد غربی‌ها به شمار آیند. او با تأکید می‌گوید که تمدن متجدد به نحوی از انحاء نابود خواهد شد، چه این انهدام بر اثر اختلافات افکار و آراء بین مردم مغرب باشد، یا معلول حملات مشرق زمینیان غربی شده و یا اینکه به دنبال مصیبتی عظیم رخ دهد که خود مولود ترقی و پیشرفت علوم است. به هر حال دنیای مغرب زمین فقط به خاطر خطای خاص خودش و به علت آنچه معلول و مولود خاص خود اوست معروض خطر و نابودی می‌باشد. وی به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا مشرق زمین نیز در این سقوط با مغرب همراه خواهد بود؟ و آیا اساساً مغرب به همراه خود سراسر جامعه بشری را به پرتگاه سقوط و زوال خواهد کشاند؟

پاسخ «گنون» آن است که روح اعتقاد به سنن آسمانی هرگز معدوم نمی‌گردد، زیرا این سنن ذاتاً برتر از مرگ و تحول و تغییر است و ممکن است از جهان ظواهر، یکسره روی برتابد و در عالم خفا نماند، در آن صورت به حقیقت پایان جهان فرا رسیده است.^(۷)

استیلای همه جانبه غرب و تأثیر نفوذ آن در شئون مادی و حتی با شکل نهایی آن، زهرآگین کردن افکار و معنویات شرقیان است. استیلای ماده‌پرستانه غرب با عناوین بشر دوستانه و اخلاق انسانی با جبر و فخر اعمال می‌شود، ولی نمی‌توان پستی اخلاقی تمدن غرب از تمدن مشرق زمین را کتمان نمود.

«گنون» معتقد است هستی دنیای متجدد، معلول افکار و نفی حقیقت مبتنی بر سنن آسمانی و مافوق انسانی است.^(۸)



سازمان که واجد خصلت معنوی براحکام آسمانی است، می‌تواند پایه و مبنایی متناسب، جهت این نجات فراهم سازد و آن سازمان روحانیت کاتولیکی است.

«گنون» بازگشت به مذهب و رهبری روحانیت دینی را تنها قدرت بالقوه و مؤثری می‌داند که می‌تواند برای احیاء اعتقاد به احکام آسمانی، پیش از انحراف دنیای متمدن به ورطه نابودی قطعی، پیشقدم باشد. وی در این خصوص متذکر شده است، در برابر تجاوز و هجوم و اغتشاش و نابسامانی‌ای که روز به روز بیشتر عمومیت می‌پذیرد، لازم است دست به کار اتحاد جمیع نیروهای معنوی که هنوز در جهان ظاهر و خارج، هم در مغرب و هم در مشرق اثری دارند شویم. در این تلاش، از جانب غرب نیرویی جز روحانیت کاتولیک سراغ نداریم. اگر این نیرو بتواند با نمایندگان و مظاهر سنن آسمانی مشرق پیوند برقرار سازد، از نخستین نتیجه‌ای که حاصل گردد، خواهیم توانست ابراز شور و شوق نماییم^(۹۰).

«گنون» به روحانیت کلیسا توصیه می‌کند که به نفع اوست که چنین نهضتی را به نحوی از انحاء تسریع کرده و به جلو بیندازد نه این که آن را به حال خود گذارد تا بدون او انجام گردد و روزی ناگزیر شود وقتی دیگر دیر شده به دنبال آن برود تا نفوذی را که در معرض خطر برون رفتن از دست اوست حفظ نماید^(۹۱).

«گنون» این زمان را از دورانی که انجیل پیشگویی کرده دور نمی‌داند، آنجا که در انجیل آمده است: «مسیح ما و پیغامبرانی کاذب برخواهند خاست، خوارق عادات و کارهای شگفت‌انگیز خواهند کرد تا اینکه اگر ممکن باشد حتی اصفیاء را نیز اغوا نماید»^(۹۲).

گرچه این اصفیاء معدودند و لی به نظر «گنون»، تعداد واجد اهمیت نیست؛ زیرا در این امر با شئونی سروکار داریم

امروزه مردم مغرب زمین بیش از هر زمان دیگر از این معرفت به دورند. به نظر وی برای این که مردم به این حقیقت دست یازند. گروهی از خواص لازم است که علی‌رغم عده، سازمانی مستحکم داشته باشند تا به هدایت و رهبری عامه پردازند و عامه نیز بدون کمترین وقوف از وجود و یا وسایل کار آن خواص، در برابر تلقینات آنان گوش به فرمان دارند. وی می‌گوید: «مجتمع خواص اگر بتواند تا مجال باقی است تشکیل گردد شاید بتواند، به طوری مقدمات تحول را در شرایطی مساعد فراهم سازد که اغتشاشی که لامحاله به همراه تحول مزبور خواهد بود، به حداقل تقلیل پذیرد. مدتی حتی اگر چنین هم نشود، باز هم خواص مزبور وظیفه‌ای مهم‌تر از هر زمان دیگر دارد، یعنی باید در صیانت امری که به طور قطع پس از فنای جهان موجود باز هم باقی می‌ماند و جهان آینده را مهذب می‌سازد، بکوشد»^(۹).

راه حل «گنون» همان انگیزه‌ای است که ما را و می‌دارد تا بر جامعه خویش نظری افکنیم، حد سقوط و انحطاط خویش را با آن تمدن رو به افول ترسیم نماییم و اینکه آیا ما را نیز همان درمان است؟

آنچه مسلم است این است که تعهد اجتماعی مردم و روحانیت ما و قدرت روشنگری روشنفکران متدین ما، دو مقوله‌ای است که می‌تواند عملاً زمینه را برای تقابل با فرهنگ غرب فراهم آورد، در حالی که عدم مسئولیت‌پذیری اجتماعی مردم در غرب به همراه روشنفکرانی که از تعهدشان استعفاء داده‌اند، رقابت در سقوط را برای ایشان تسریع نموده و جایگاه آنها را در صحنه عمل متفاوت کرده است. «گنون» اظهار می‌دارد که در مغرب این گروه «خواص» موجود نیستند، ولی آنان هنوز در جوامع تمدن مشرق وجود دارند. لذا غرب باید برای خود، این «خواص» را فراهم آورد، یا اینکه در وجود خود به یافتن آن موفق شود یعنی به سوی احکام آسمانی خود بازگردد و یا اینکه بعضی عناصر و عوامل غربی امر احیاء و تجدید حیات را به یاری کسب معرفتی از مشارب شرقی و در پرتو معرفتی که معذک برای ایشان یکسره مستقیم و بلافصل نمی‌تواند باشد، انجام دهند. او می‌گوید فرض نخستین کمتر محتمل و حقیقت‌نما است، زیرا مستلزم آن است که در مغرب دست کم مرکزی وجود داشته باشد که روح اعتقاد به احکام آسمانی در آن به طور کامل مصون مانده باشد و این به نظر مشکوک می‌رسد. اما بنا بر فرض دوم شاید بتوان عمل کرد. بدین ترتیب که خواص در حال تشکیل، تکیه گاه خود را سازمانی غربی قرار دهند که از قبل وجود یافته باشد و این

که نوامیس و قوانین آن با نوامیس جهان ماده یکسره فرق دارد و بنابراین جای نو می‌شدن نیست و در انتها در مورد آنان که به وسوسه یأس و دلسردی دچارند چنین وعظ می‌دهد که آنان باید بیندیشند که هیچ کدام از کارها که در این زمینه انجام گشته، ممکن نیست هرگز به هدر رود و بی‌ثمر گردد و اغتشاش و نابسامانی، خطا و ظلمت فقط به ظاهر و برای مدتی گذرا و ناپایدار می‌تواند فائق آید و جمیع عدم تعادل‌های کنونی جزئی و گذرا، ناگزیر باید در راه حصول تعادل عظیم همکاری نمایند و سرانجام هیچ چیز برتر و بالاتر از حقیقت نخواهد بود. شعار آنان باید همان باشد که در روزگاران کهن بعضی آشنایان به اسرار معنوی - از مغرب - داشتند. «حق بر همه چیز غالب می‌گردد»^(۱۳).

عمق شناخت این متفکر غربی از تمدن و جامعه خویش، بر اهل خردعیان است. نه تنها «گنون»، بلکه تمام معاصران وی بر این عقیده‌اند که فاجعه اکنون غرب، تهاجم علیه انسانیت خود غرب است و برای علاج این مرض باید خود چاره کنند و چنانچه از این اندیشه‌ها برمی‌آید، راه علاج را از درون خویش و متکی بر آرمان‌های انسانی و قابل قبول تاریخی و ظرفیت موجود در نیروی متفکر، مصلح و روشنفکر خویش، بر آورند. لازم به ذکر است که «گنون» بعدها مسلمان شد و مدتی در مصر زندگی کرد و همان جا بدرود حیات گفت، ولی او که با بی‌اعتمادی کامل به غرب می‌نگریست و به تمدن آن پشت پا می‌کرد، برای حفظ و صیانت از تمدن دیرین و تاریخی خویش، به قدرت سازمانی کاملاً غربی متکی می‌شود تا با رهبری آن سازمان، به احیاء روح اعتقاد و سنت‌های آسمانی آن دیار پردازد و گرچه چنین امری را سهل الوصول نمی‌بیند، اما معتقد است کمترین حرکت نیز ضروری است و بنیان‌های همان تمدن، واجد این صلاحیت برای نجات خویش‌اند.

شاید اگر «گنون» سر از خاک برنافته و نظری بر اوضاع کنونی غرب و شرق اندازد و به عنوان یک فرد بازگشته به دامن انسانیت فاجعه عمر ما را نیک بنگرد، جز همان که گفته بود، راهی را برای نجات نیابد. گرچه او یک انسان غربی است ولی دیدگاهی انتقادی او و تلقی او از اوضاع زمانه، انسانی است. او روشنفکر متعهدی بود که درگیر مسئولیت و تعهد روشنفکری خویش گشته و خود را یک مصلح جهانی و نه یک اندیشمند غربی می‌دید که به نجات اقلیم خویش می‌اندیشید، چراکه او معتقد بود فاجعه سقوط غرب فراگیر خواهد بود و تهاجم غرب علیه تمامی حیثیت انسانی انسانها است.^(۱۴)

آیا برای رجال ما علی‌الخصوص در جامعه‌ای که دارای ادعای بزرگ خداپرستی است، چنین توفیق‌ها و تحقیق‌ها و تحلیل‌هایی ضروری‌تر نیست؟ و آیا زمان آن نرسیده است که به احیاء باورهای پر رمز و راز خداپرستی، اخلاق و معنویت آسمانی خویش قیام نموده، مردمان را با وسعت همه‌جانبه به این فراخوان عمومی دعوت نمائیم تا مسیح امت خویش و اصفیاء دین محمد ﷺ باشیم؟

۲- خاستگاه مصداقی و درون نگر

چون به مقتضای هر مفهومی مصداقی است، یکی از مصداقی نجات از چنگال تهاجم و سقوط و افول فراگیر، نجات کشور و محدوده قلمرو بومی و فرهنگی خود ماست و این که در مقابل تهاجم فرهنگی، به فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی خویش بازگردیم. آنچه مسلم است در کشور ما تهاجم نه تنها در ابعاد معرفتی، شناختی و فرهنگی مطرح است که در مقوله اخص، حرکت‌های خزننده و مکتوم تحریکات اخلاقی نسل جوان خطری جدی است. در این تهاجم، اساس حرکت و برنامه‌ریزی‌ها بر غرایز انسانی می‌باشد و چون در کشور ما درصد بسیاری از افراد جامعه از شاخصه جوانی بر خوردارند، لذا اینان برای اهداف هجوم، آبشخور مناسب و شایسته‌ای گردیده‌اند.

ورود انواع فیلم‌های محرک و خشونت‌آمیز و یا بازیهای کامپیوتری در سطح کشورمان به اضافه مجلات و کتب داخلی که صریح‌ترین مسایل جنسی را عرضه می‌نمایند^(۱۵)، تماماً از مصداقی قابل بررسی‌اند. این امور در صورتی که در یک تحلیل آگاهانه و علمی به محک عقل جوانانمان زده شوند، آنان را که موضوع بحث تهاجم‌اند، به دفاع از خویش برمی‌انگیزانند.

کنترل و عدم اجازه ورود به چنین فیلم‌هایی^(۱۶) گرچه راهگشاست، ولی به نظر می‌رسد کمتر ثمربخش است چراکه در این حالت، برای حفظ و صیانت از گوهر درون جوان، او خود نیست که به پاسداری از خویش نشسته است بلکه عوامل خارج از وجود او از وی محافظت و نگهداری کرده‌اند. او همچون کودک ضعیفی است که برای پرهیز از بیماری‌اش قرنطینه می‌گردد ولی اگر ویروس مرض به درون خانه او پای گذارد، مبتلاترین بیماران خواهد بود.

راه منطقی آن است که جوان را واکسیناسیون نموده و همزمان از اشاعه بیماری نیز جلوگیری نماییم. بدین منظور امروز جوانان ما نیازمند آنند که به تحلیل آزاد و نقد تمام

فیلم‌ها، نوارهای موسیقی، کتاب‌ها و مجلات آشنا کردند و تحلیل‌گران و اندیشمندان و روشنفکران با تحلیل موشکافانه گزیده‌هایی از مجموعه فیلم‌ها و نوارهای موسیقی، به طرح اهداف پشت پرده سازندگان و مجریان آن پرداخته، جوان را از ولع به دست‌آوردن مخفیانه آن سیراب نمایند. در این روش جوان می‌آموزد که به مقتضای نقد آگاهانه، هر مورد مشابهی را نیز تحلیل و بررسی نماید.

بدین‌سان اگر او بداند که اشعار مبتذل و آوازهای بی‌محتوا^(۱۷) و فیلم‌های مستهجن برای تخلیه روح معنوی و تهی نمودن او از ارزش‌های انسانی و اجتماعی تدارک دیده شده است، خود به مقابله برخورد خواست و امکانات وسیع مادی و معنوی سایرین در جهت رشد و صلاح اجتماع مصروف خواهد گردید. اما با تأسف، آنچه که مانع این حرکت آزادی بخش می‌باشد برخی دیدگاه‌هاست که به هر عنوان، محقق را از تحقیق در این زمینه محدود نموده و به عنوان حرام یا شبهه، بخش عظیمی از مسائل قابل نقد و تحلیل را از دایره طرح و داوری محققانه خارج می‌کند و به خفادر بین جوانان و خانواده‌هایشان می‌گرایاند. ظهور گروه‌های تشکیلاتی رپ، و س، هوی متال و... مؤید چنین دیدگاهی است. برای حل مشکلات مصداقی تهاجم فرهنگی، پیشنهاد می‌گردد:

۱- جوانان را با تحلیل و نقد آگاهانه آشنا سازیم تا خود قدرت تشخیص نیک و زشت را در تمامی واردات فرهنگی و هنری غرب به منصفه ظهور رسانند و این محقق نخواهد شد، جز آنکه در صدا و سیما (به طور اعم)، مجله‌ها و روزنامه‌ها و کتاب‌های ویژه نیز (به طور اعم)، مجامع علمی و فرهنگی، مربیان پرورشی، مدیران مدارس، معلمان آگاه و متعهد و اولیاء دانش‌آموزان، مجامع دانشجویی و مجامع دانش‌آموزی (به طور اخص)، عملکرد مهاجمین به‌طور مبسوط و مستدل توسط آگاهان و خبرگان مسائل فرهنگی و هنری بررسی گردد و به شکل علمی و آگاهانه به جوانان منتقل گردد و از آنان طلب شود خود به مبارزه با این مصادیق قیام نمایند.

۲- طرح افکار نو و قابل قبول در خلأ فکری حاضر ضروری است، حتی اگر این افکار از ناحیه گروه‌های فکری متفاوتی ارائه گردد، زیرا روند یکسان سازی افکار، اندیشه‌ها و سیاست‌ها از یک طرف و طرد اندیشه‌های دیگر با توجیه مخالفت با نظام و... از طرف دیگر، به خلأ فکری موجود شدت بخشیده و بر ضعف فکری نسل جوان مساعدت خواهد کرد.

۳- اشاعه و گسترش فضاهای آموزشی، تحقیقاتی، فرهنگی، هنری، ورزشی متناسب با نیازمندیهای پسران و

دختران و غنی نمودن اوقات فراغت ایشان از اهم امور است.
۴- منطبق نمودن دروس حوزوی و دانشگاهی با نیازهای نسل جوان و جهت‌گیری روحانیت از بُعد و عطف و خطابه به سوی اجتهاد خلاق و راهگشایی امور منطبق با دین و شریعت و جهت‌گیری دانشگاهیان از تخصص‌های صرف به سوی باورهای دینی و معرفتی عمیق قلبی، قیامی در مقابله منطقی با هجوم فرهنگی است.

۵- و نهایتاً سیاست‌گذاری‌های صحیح در امور کشوری مانند اجرای عدالت اجتماعی، رعایت شئون اخلاقی و تهذیب نفس در متولیان امر و پرهیز از اشاعه هرگونه اسراف، تبذیر، فقر و محرومیت و بخل و تملق و... در سطح اجتماع که الگوی یک جامعه صالح است، نسل جوان را در عملکرد آتی خویش در جامعه مصون و از غوطه در ورطه اضمحلال و سقوط و افول محفوظ خواهد نمود.

منابع و مآخذ:

- ۱- برگرفته از مقاله تهاجم فرهنگی، مهری بهار، مجله عملی پژوهشی بسیج، ش ۳۴، ص ۳۵.
- ۲- مقدمه کتاب بحران دنیای متجدد از سید حسین نصر، اثر رنه گنون، ترجمه ضیاءالدین مشیری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۴.
- ۳- نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و متقدانش، مجتبی امیری، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- ۴- موج سوم، الوین تافلر، ترجمه شهیندخت خوارزمی.
- ۵- سیطره کمیت، رنه گنون، ترجمه محمدعلی کاردان.
- ۶ و ۷- بحران دنیای متجدد، ص ۱۵۳.
- ۸- همان منبع، ص ۱۵۵.
- ۹- همان منبع، ص ۱۷۱.
- ۱۰- همان منبع، ص ۱۷۲.
- ۱۱- همان منبع، ص ۱۷۸.
- ۱۲- همان منبع، ص ۱۸۰.
- ۱۳- همان منبع، ص ۱۸۳.
- ۱۴- همان منبع، ص ۱۸۶.
- ۱۵- مانند کتب راعتمدادی، نسرين ثامنی، فهيمه رحيمي، جواد معروفی، رضا براهنی، در مواردی سیمین دانشور، گلشیری، افغانی و... و کتب آیات شیطانی، بچه‌های محله ما، خدایان دوشنبه‌ها می‌خندند و...
۱۶- فیلم جهنم خلیج فارس، بامهدی، سفیر، روح، بدون دخترم هرگز، پاسداران آیه... و...
۱۷- مانند نوار «دختر چادری»، «چادرت رو بردار» که اثر تخریبی بسیاری بر دختران چادری داشت.